

## رسالة الغفران

### در قرائت نیکلسون خاورشناس

عایشه بنت الشاطی

ترجمه مهدی علیائی مقدم

در خلال مطالعه سهم پژوهشی رینولد آلن نیکلسون، خاورشناس طراز اول انگلیسی، در ادبیات عرب و مقایسه آن با جایگاه او در تحقیقات ادبی در عرصه زبان فارسی، به نقد عالمانه مجملی از خانم عایشه عبدالرحمن، معروف به بنت الشاطی (۱۹۱۲-۱۹۹۸)، ادیب صاحب‌نام، به مقاله‌ای از نیکلسون برخوردیم که در معرفی یکی از نسخ خطی رسالة الغفران ابوالعلاء معری نوشته شده و در مجله کتاب (الجزء ۹، عام اول، شعبان ۱۳۶۵ / ۱۹۴۶) به چاپ رسیده بود. مواد این نقد، متعاقباً، مبسوط‌تر در مقدمه و حواشی بنت الشاطی بر چاپ الغفران درج شد. با توجه به زمان انتشار مقاله نیکلسون (بنا بر قول بنت الشاطی، سال‌های ۱۸۹۹ و ۱۹۰۰)، نیکلسون، به هنگام نگارش آن، سی و یکی دو ساله بوده است. همّت جوانی انگلیسی‌زبان، هر چند از خاندانی آشنا با زبان عربی و عوالم خاورشناسی، در پرداختن متنی چون رسالة الغفران، ستودنی است. اصولاً آنچه همواره باید در کارنامه خاورشناسانی از نوع نیکلسون - قطع نظر از کیفیت کارشان - در نظر گرفت استعداد تشخیص امتهات متون برای پژوهش است آن هم در عرصه‌ای بس فراخ چون فرهنگ و تمدن اسلام. آثار نیکلسون در حوزه زبان فارسی، که خوشبختانه غالباً در دوره‌های پختگی او نیز صورت گرفته، گواه احاطه مثال‌زدنی او در قلمروهایی است که او وارد آنها شده است. به هر حال،

نقد بنت الشاطی برخوردار آگاهانه محقق عرب را با بخشی از میراث علمی نیکلسون خاورشناس نشان می‌دهد که، برای علاقه‌مندان به آثار پژوهشی نیکلسون، چه بسا خالی از لطف نباشد.\* مترجم

موضوع این مقاله، در نگاهی شتابزده و گذرا، محدود و خاص می‌نماید؛ اما، در حقیقت، از رساله الغفران درمی‌گذرد و ادب عربی را به طور عام در برمی‌گیرد، همچنان که از نیکلسون فراتر می‌رود و شامل جمله خاورشناسانی می‌شود که از سهمشان در نشر بسیاری از آثار کهن گران‌سنگمان آگاهییم و به فضل تقدّم آنان در بنیاد نهادن روشی متقن در نشر علمی و جدید آثار معترفیم. صرف نظر از آنکه این مایه کوشش طاققت فرسا در بررسی ادب عربی و این توجه کم‌نظیر به نشر نسخه‌های خطی بسیاری از ما را به شگفتی واداشته، در برابر متونی که این خاورشناسان نشر داده‌اند، چندان درنگ نکرده‌ایم تا از چگونگی درک و فهم آنان از اسلوب زبان عربی و مایه توفیقشان در قرائت و تفسیر آن جویا شویم.

من خود از جمله کسانی بودم که فریفته این تلاش کم‌نظیر بودند و شیفتگی آنان به خاورشناسان چنان و چندان بود که مانع تعمق در پژوهش‌های آنان و نقد آنها می‌شد تا آنکه اخیراً به مطالعه علمی و تحقیقی و درخور پژوهش دانشگاهی یکی از آثارشان ملزم شدم و از خطاهای فاحش آن در فهم اسلوب زبان عربی به وحشت افتادم. از قضا، این ماجرا مقارن بود با مطالعه مقاله یکی از نمایندگان وزارت معارف مصر در همایش ابوالعلاء که دیدم مرجع عمده خود را *A Literary History of the Arabs* (تاریخ ادبی عرب) اثر نیکلسون قرار داده است. در آنجا، به تلخی به یاد آوردم که هرچه در نخستین سال‌های دانشگاهی به ما در باب تاریخ ادبیات و نقد ادبی تلقین شده از همین کتاب بوده است. از این رو، لازم دیدم که بار امانت را به مجله کتاب بسپارم و این خطاها را گوشزد کنم که نشر موادی از این دست را در آن انتظار داریم.

موضوع این مقاله داستانی دارد: چندی بود که از تصحیح و مقابله چهار نسخه خطی

\* قدردانی از زحمات همدلانه دانشمند ارجمند، جناب آقای موسی اسوار، برای ویرایش این ترجمه کمترین کاری است که می‌توانم کرد.

موجود متن الغفران<sup>۱</sup> فارغ شده بودم. چون درصدد ارائه این متن مصحح به دانشگاه برای نیل به درجه دکتری ادبیات برآمدم، از نسخه‌ای از رساله الغفران باخبر شدم که در اختیار نیکلسون، خاورشناس شهیر انگلیسی، بود. به مطالعه و بررسی این نسخه نشستیم و متوجه مسائلی شدم که در نگرش ما به ادبیات عربی اهمیت بسیار دارد - نگرشی که متأثر از آراء و رهنمودهای خاورشناسان است.

اول بار در یادداشتی از این رساله یاد شده که نیکلسون به سردبیر مجله انجمن سلطنتی آسیائی<sup>۲</sup> فرستاده و در شماره ژوئیه سال ۱۸۹۹ منتشر شده و، در آن، به نسخه‌های خطی عربی که به دستش رسیده و مهم‌ترین آنها رساله الغفران است اشاره کرده است. در سال ۱۹۰۰، شرح این نسخه سپس، در همان سال، ترجمه موجزی از بخش اول الغفران در این مجله درج و، دو سال بعد، باقی ترجمه مختصر به همراه متن اصلی بخش‌هایی از رساله، بی هیچ تصرّفی و بی اشاره به این امر، منتشر شد.

در توصیف نسخه، نیکلسون می‌نویسد که در صفحه نخست آن، در کنار امضای J. Shakespeare خاورشناس مشهور، نام مالک سابق نسخه، «یوسف ابن المرحوم زین الدین المصری الحلبی» ذکر شده است. بر آن شدم که این نسخه را بررسی کنم تا مگر به رابطه آن با نسخه‌های در دست پی برم. مدت‌ها درباره این «یوسف ابن المرحوم زین الدین المصری الحلبی» که نسخه، پیش از خاورشناسان، در اختیارش بوده به تحقیق پرداختم حتی به برخی از صحافان و تنی چند از صاحبان کتابخانه‌ها در مصر و ترکیه و سوریه مراجعه کردم اما راه به جایی نبردم.

آنچه را از نسخه نیکلسون منتشر شده بود با نسخه‌هایی که در اختیار داشتم مقابله کردم. بارقه‌امیدی پیدا شد؛ زیرا به نظر می‌رسید که این نسخه نزدیک به نسخه شنقیطی است. همین نشانه را پی گرفتم و قرآینی مؤید آن یافتیم. در نسخه شنقیطی حواشی‌ای وجود داشت که عیناً در نسخه نیکلسون نیز آمده بود. قطع نظر از این حواشی،

(۱) این نسخه‌ها در دارالکتب محفوظ و به شرح زیرند: نسخه شنقیطی با شماره ۲۹ ش؛ نسخه منقول از نسخه آستانه با شماره ۱۱۲۹۹ ز؛ دو نسخه در کتابخانه تیموریه با شماره‌های ۲۸ و ۲۳۲ ادب تیمور؛ و نسخه پنجمی که از وجودش در کتابخانه سوهاج آگاهی داشتیم و دیگر خبری از آن نداریم.

2) *Journal of Royal Asiatic Society (JRAS)*

روایت دو نسخه در بسیاری از موارد مطابقت داشت؛ اما نتوانستیم از این فراتر روم. نسخه شنیطی هیچ اشاره‌ای به نسب خود و نام صاحبش ندارد و سلسله نسب نسخه نیکلسون تا یوسف ابن المرحوم زین الدین کشیده شده که هنوز اثری از او نیافته‌ام. اما حاصل مقابله با نسخه نیکلسون را مفصل در نسخه خود آورده‌ام. آنچه در پی می‌آید ملاحظات نگارنده درباره خدمت نیکلسون به متن و فهم او از آن و خطاهای فاحش اوست.

اولین چیزی که باید خاطر نشان کرد دقت روشمندانۀ او در عرضه و انتشار نسخه است که به دو صورت نمود یافته است: نخست آنکه نسخه مأخذ خود را توصیف و سلسله نسبش را ذکر می‌کند. ما شش نسخه خطی و چاپی از الغفران داریم و این شیوه را در هیچ یک از آنها نمی‌بینیم. او همچنین تصرف کاتب یا ناشر را، از طریق مقایسه با نسخه اصلی منقول عنه نشان می‌دهد.

دیگر آنکه امانت را رعایت می‌کند چنانکه هر جا در متن تغییری داده به آن اشاره کرده و این را به صراحت در مقدمه متذکر شده است. به علاوه، بر خود روا نداشته که چیزی به نسخه اصل بیفزاید و اگر، به نظر او، سیاق عبارت مقتضی افزودن کلمه یا کلماتی بوده، آن را در پرانتز جای داده و خود را مسئول آن دانسته است.

نیکلسون فقط خود را مجاز شمرده که برخی از پاره‌های الغفران را که «کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت» خوانده فروگذارد. هر چند این جواز را می‌پذیریم - به رغم آنکه وی خواسته تصویری کلی از محتوای الغفران به دست دهد - با نظر او در باب «کم‌اهمیت یا بی‌اهمیت» بودن پاره‌های محذوف موافق نیستیم و برآنیم که در الغفران کلمه‌ای نیست که حایز اهمیت نباشد. اگر در فهم معنا به آن نیاز نداشته باشیم، در بررسی ویژگی‌های هنری اسلوب الغفران یا در تصور شخصیت نویسنده از خلال الفاظ و کلمات او به آن نیاز مندیم، حتی اگر یاوه باشد و به نظر کسانی بی‌ارزش جلوه کند.

جز این، در کار نیکلسون ایرادی نیست. تا وقتی که عبارتی را از میان دیگر عبارات بیرون نکشیده و نظم جمله را به هم نریخته باشد آن سان که، همانند یکی از چاپ‌های الغفران، برخی عبارات را بیاورد و برخی را کنار بگذارد، بر او خرده نمی‌گیریم.

اما بدفهمی او در متن بسیار است: بعضی بی‌اهمیت و قابل اغماض و، در جنب آن، خطاهای پر شمار که جلوه‌های عجیبی است از فهم این خاورشناس بزرگ از متون و

اسالیب زبان عربی.

شاید بهتر باشد که اول به خط‌هایی اشاره کنیم که نه از ناآگاهی او از اسلوب زبان عربی بلکه از ناآگاهی او از شخصیت ابن القارح و رساله او برآمده که الغفران در پاسخ آن بوده است. نیکلسون می‌پندارد که ابن القارح «ابومنصور دیلمی معروف به ابی‌الحسن علی بن منصور است که خود شاعری توانا و پدرش در خدمت سیف‌الدوله بوده است» و این خالی از غرابت نیست، چراکه ابن القارح از کسانی است که یاقوت در معجم خود شرح حالی از آنان دارد و این معجم مرجعی نیست که در دسترس نیکلسون نبوده باشد و در موضوع مورد بحث ما معجم یاقوت دم دستی‌ترین مرجع است.

مسئله مهم این است که نیکلسون وقتی الغفران را می‌خوانده رساله ابن القارح را در اختیار نداشته؛ پس چندان غریب نیست که به اشتباه افتاده و در فهم پاره‌های بسیاری از الغفران دچار لغزش شده و دلالت‌های متن، به خصوص در بخش دوم رساله، بر او پوشیده مانده باشد. آنان که الغفران را خوانده‌اند می‌دانند که ابوالعلاء - در بخش دوم رساله - سخن ابن القارح را جمله به جمله جواب می‌گوید. خواننده ممکن نیست، در قرائت یک صفحه بلکه یک بند از کتاب، بدون مراجعه به رساله ابن القارح پیش برود. مثلاً، نیکلسون، در فهرست مندرجات رساله، عنوان «در مدح کسی به نام ابوالحسن» را آورده است. او، اگر رساله ابن القارح را خوانده بود، می‌دانست که این شخص «ابوالحسن مغربی، وزیر مشهور» است (← ۳۶ الف از رساله، نسخه دارالکتب). باز، در همین فهرست، عنوان «در مدح دختر خواهر شیخ» را درج کرده که، اگر رساله ابن القارح را در اختیار داشت، درمی‌یافت که مدح در اینجا کمترین وجهی ندارد و ابوالعلاء، در آنجا، شکایت شیخ را از آن دختر جواب گفته که دینارهای شیخ را دزدیده و، بر اثر تهدید امیر، مقداری از دینارها را رو می‌کند و با خشم می‌گوید که، اگر می‌توانست این ماجرا را پیش‌بینی کند، دائی خود را می‌کشت.

ابوالعلاء، در الغفران (ص ۱۳۳)، می‌گوید: «أما آنچه ابن القارح از حکایت قَطْرُبُلِّي و ابن ابی‌الأزهر آورده چه بسا درست باشد. ولی معلوم نیست که آن مرد در عراق به زندان افتاده باشد بلکه حبسش در شام مشهور است». این عبارت وقتی مفهوم خواهد شد که با رساله ابن القارح مقابله شود، آنجا که می‌گوید قَطْرُبُلِّي و ابن ابی‌الأزهر، در کتابی که با هم نوشته‌اند، آورده‌اند که متنبی

در بغداد به زندان افتاده است (ص ۳۵۱ ب از نسخه رساله). این معنا بر نیکلسون پوشیده مانده و گمان کرده مراد از «این مرد» *فَطْرَبُلِي* است نه *مَتَنَبِي*. (JRAS, 1902, p.91)

پس از آن، در الغفران آمده: «و گفتیم که چون از حقیقت این لقب از او می‌پرسیدند، می‌گفت: این لقب از 'نبوه' گرفته شده به معنی زمین مرتفع» (ص ۱۳۶). نیکلسون ندانسته سخن از *مَتَنَبِي* و لقب اوست و در فهم این اشتقاق فرومانده است. (Ibid) →

ابوالعلاء سپس می‌گوید: «وَأَمَّا شَكَيْتُهُ أَهْلَ الزَّمَانِ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ سَلَكَ فِي ذَلِكَ مِنْهَاجِ الْمُتَقَدِّمِينَ» (و اما در شکایت بردن به روزگار از دست اینای روزگار، او به راه پیشینیان رفته است) (ص ۱۳۷)، که پاسخی است به حمله بی‌محابای ابن القارح در رساله‌اش به این قول *مَتَنَبِي*: «أَذُمُّ إِلَى هَذَا الزَّمَانِ أَهْمِلَةً» (در نزد این روزگار، اینای روزگار را مذمت می‌کنم) (ص ۳۵۱ الف رساله). موجه جلوه دادن این موضع از جانب نیکلسون در این عبارت نشانه آشکار نفهمیدن متن است. (Ibid) →

این اشتباهات از ناآگاهی نیکلسون از رساله ابن القارح نشئت گرفته است. اما اشتباهات دیگر را، برای سهولت مراجعه، به سه دسته تقسیم می‌کنیم:

نخست تحریفاتی است که در نسخه او از متن وجود دارد و ما به آنها اشاره نمی‌کنیم، زیرا به او ربط ندارد و روا نیست که بر او خرده بگیریم.

دوم خطاهایی است که صورت درست آنها در متن بوده و نیکلسون آنها را تغییر داده و عباراتی نامفهوم و نادرست به جای آنها نشانده است.

سوم خطاهایی است که، چنان‌که نیکلسون عذر می‌آورد، به سبب دشواری عبارت الغفران و صنعت‌پردازی نیست بلکه ناشی از ناتوانی او در فهم اسلوب زبان عربی و ناآگاهی او از کسانی است که ابوالعلاء از آنان سخن می‌گوید.

تصرفات نیکلسون در ضبط نسخه:

در الغفران (ص ۱۲۲) آمده: «كَعَصَافِرِ الْمُنْدَرِ الْكَائِنَةِ لِلتَّمْنِيحَةِ». مقصود ماده شتران عصفوری فام است که *مُنْدَر* به شاعران می‌بخشید. نیکلسون عبارت را چنین تغییر داده: *الكَائِنَةُ الْمُتَمْنِحَةُ* و صراحتاً گفته که تغییر عبارت از اوست و ما عبارت را با این تغییر نمی‌فهمیم.

در الغفران (ص ۱۲۳) آمده: «وَمِنْ التَّمَسِّ مِنَ اللُّغَامِ كُسُوَةٌ فَإِنَّهُ لَا يَجِدُ أُسْوَةً» (آن‌که از کف دهان

اشتران جامه جوید مایه دلخوشی نیابد) و در نسخه نیکلسون نیز چنین آمده است. لغام در اینجا کف دهان شتر است. نیکلسون آن را به «لغام» (lifam) تغییر داده و آن را «لثام» (face covering = روپنده) ترجمه کرده است. اصل عبارت در نسخه به نظر ما درست‌تر و مناسب‌تر است. در الغفران (همان‌جا) آمده: «و لو أُنِّي لِأَشْعُرٍ بِمَا يُقَالُ فَيَ لَأَرِحْتُ مِنَ الْكَارِي وَ تَلَاوِيْعٍ، وَ كُنْتُ كَالْأَرْضِ السَّبْحَةِ مَا تَحْوِلُ أَنْ قِيلَ هِيَ مَرِيْعَةٌ أَوْ قِيلَ لَهَا بِسَّتِ الزَّرِيْعَةُ وَ كَالْفَرِيرِ الْمُعْتَبِطِ مَا يَأْتِيهِ لِقَوْلِ الْآكِلِ...» (اگر از آنچه درباره من گویند بی‌اطلاع باشم، از انکار و تلافی آسوده باشم و چون شوره‌زاری باشم که وقعی نهم که بگویند حاصلخیز است یا بگویند که چه بد کشتزاری است؛ و چون بره‌ای بسمل شده باشم که سخن خورنده‌ام را در من اثر نباشد). فریر (= بره) در اینجا مفهوم است و در سیاق عبارت به‌جا نشسته؛ اما نیکلسون آن را به «و کالغزیر المعتبط» تغییر داده و ما، برای این تغییر، وجهی نمی‌بینیم.

در الغفران آمده: «وَ إِنَّا وَ لَأُكْفِرَانَ لِسُلْبِهِ رُبْنَا/ لَكَالْبُدْنِ لَأَتَدْرِ مَتَى حَتَفَهَا الْبُدْنُ» (این سخن کفر نیست که ما چون شتران قربانی هستیم که از هنگام مرگ خویش آگاه نیند). عبارت در نسخه نیکلسون نیز چنین است؛ اما فهمش برای نیکلسون دشوار بوده و او عبارت را آشفته ساخته و تغییر داده و مجبور شده با افزوده‌هایی استنباط خود را موجه جلوه دهد. وی این عبارت را چنین معنی کرده است: «کافر می‌دانم کسی را که برای خداوند پروردگاران دو دست جسمانی (two corporal hands) قایل است بی‌آنکه بداند خدا کی دو دستش را از سر بازی به هم زده است». سپس، در حاشیه افزوده است: «این محتمل‌ترین معنایی است برای فهم عبارت» (ص ۸۳۸)؛ و ما می‌گوییم: این بعیدترین احتمال است و امکان ندارد به ذهن کسی که بر اسلوب زبان عربی واقف باشد خطور کند.

در الغفران، از قَدَّاحِ ابیاتی نقل شده حاکی از خروج او بر شیعه که از آن جمله است:

فَلَوْ كَانَ أَمْرُكُمْ صَادِقًا      لَمَا ظَلَّ مَقْتُولُكُمْ يُسْحَبُ  
وَ لَا عَصَّ مِنْكُمْ عَتِيقٌ وَ لَا      سَمَا عُمَرٌ فَوْقَكُمْ يَنْحَطُّ

«اگر حق با شما بود، مقتولتان بر زمین کشیده نمی‌شد و ابوبکر از قدر شما نمی‌کاست

و عمر بر فراز سرتان خطبه نمی‌خواند».

معنای ابیات روشن است و مراد از «عتیق» در اینجا ابوبکر و مراد از «عمر» عمر بن خطاب است. اما نیکلسون ابیات را نفهمیده و در معنای آنها تصرف کرده است:

وَلَا غَصَّ مِنْكُمْ عَتِيقٌ وَلَا عُمُرْتُمْ فَوَفَّقَكُمُ الْخَطْبُ

«عتیق» را اینجا از عتاقه (کهن‌سال) گرفته و «عُمُرْتُمْ» را از تعمیر (عمر دراز یافتن) و «یَخْطُبُ» را چنان فهمیده که گویی از خُطوب (بلاها) است نه از خطابه. عین ترجمه‌اش این است:  
May none of you gain experience by age, and your lives are short, for your misfortunes are sufficient.<sup>۴</sup> (p. 335)

در الغفران (ص ۱۶۸) دو بیت از ابن راوندی آمده:

قَسَمْتُ بَيْنَ الْوَرَى مَعِيشَتَهُمْ قِسْمَةَ سَكَرَانَ بَيْنِ الْعَلَطِ  
لَوْ قَسَمَ الرِّزْقَ هَكَذَا رَجُلٌ قُلْنَا لَهُ قَدْ جُنِنْتَ فَاسْتَعِطِ

«روزی مردم را، به شیوه مستی که خطایش آشکار است، قسمت کردی. اگر کسی روزی را چنین قسمت می‌کرد، به او می‌گفتیم: دیوانه‌ای و خود را به سعوط مداوا کن».  
در عربی گفته می‌شود: «اشْتَعَطَ: أَدْخَلَ السَّعُوطَ فِي أَنْفِهِ». سعوط تنباکوی ریز است و معنا روشن است. اما نیکلسون «اشْتَعَطَ» را به «فَأْتَعَطَ» تغییر داده که هم معنا را سست کرده هم قافیه را نادرست.

در الغفران (ص ۱۸۷) از تلبیه‌های عرب جاهلی نقل شده:

لَيْبِكَ عَن سَعْدٍ وَعَن بَنِيهَا وَعَن نِسَاءِ خَلْفِهَا تَعْنِيهَا

«تو را از بنی سعد اجابت است و از زنانشان که از پس آنان روان‌اند؛ به سوی رحمت خداوند حرکت کرده‌اند تا از آن برخوردار گردند».

خاورشناس بزرگ ما مصرع دوم را چنین تغییر داده: «و عن نساء خلفها تنيها» که از این تغییر هیچ نمی‌فهمیم.

این ضبط‌های خطا را که در اصل نسخه نیکلسون درست بوده و او تغییرشان داده و در این تغییرات مصیب نیست فرومی‌گذاریم و، در اینجا، نمونه‌های خطایی را درج می‌کنیم که ناشی از ناتوانی اوست در درک اسلوب عربی یا ناآگاهی او از اعلامی که در الغفران آمده است.

در الغفران (ص ۱۲۰) از نمر بن توکب نقل شده است: «فَرَحِمَهُ الْخَالِقُ مُتَوَفَّى، فَقَدْ كَانَ أَسْلَمَ وَ رَوَى حَدِيثًا مُنْفَرِدًا وَ حَسْبُنَا بِهِ لِلْكَلِمِ مُسْرَدًا» (خداوند آن در گذشته را رحمت کند که مسلمان شد و حدیثی

(۴) نصیبان مباد که با گذشت عمر تجربه بیندوزید، عمرتان کوتاه باد، که شما را نگون بختی بس است.



منفرد روایت کرد و ما را از او همین سخن گزاردن بس). نیکلسون پنداشته که ضمیر در «به» به خداوند برمی‌گردد و «الکلم» نادرست و درست آن الکُوم (جمع کلم به معنی «جراحی») است. عین ترجمه‌اش این است:

And God is able to assuage<sup>۵</sup> our wounds. (1900, p. 648)

در الغفران (ص ۲۲) درباره شعرای بهشت آمده است: «... فَيَبْتَدِئُ بِزُهَيْرٍ فَيَجِدُهُ شَابًا كَالزَّهْرَةِ الْجَنِّيَّةِ» (با زهیر می‌آغازد و او را چون شکوفه تازه چیده می‌یابد). «الجنی» خرماپی است که تازه چیده شده باشد. پیداست که ابوالعلا زهیر بن ابی سلمی را جوانی در بهشت وصف می‌کند چون، در دنیا، از پیری خود بسی شکوه کرده بود. نیکلسون پنداشته «الزهره الجنیه» نام شخصی است و ترجمه کرده: “like Zuhra the Jinnia” و در باب این آقا یا خانم زهره الجنیه، هیچ نگفته است.

در الغفران (ص ۵۱) آمده است: «وَلَقَدْ وَجَدْتُ فِي بَعْضِ كُتُبِ الْأَغَانِي صَوْتًا يُقَالُ غَنَّتُهُ الْجَرَادَاتَانِ...» (در برخی از کتب اغانی نغمه‌ای یافتیم که دو خنیاگر معاویه بن بکر جرهمی ترنم می‌کردند). نیکلسون آن را ترجمه کرده است: (1900, p. 651) “in some copies of *Aghani*” «در برخی از نسخ اغانی» گویی که آن اسم خاصی است برای اغانی، و میان اصل و ترجمه تفاوت بسیار است.<sup>۷</sup>

در الغفران (ص ۱۵۳) برای مردی از نصیریّه در باب حلول گفته شده است:

إِعْجَبِي أُمَّنَا لِيَصْرَفِ اللَّيَالِي جُعِلَتْ أُنْتَنَا سَكِينَةً فَارَه

«مادر، از گردش روزگار در شگفت باش که سکینه، خواهر ما، به موش تبدیل شده است.»

پیداست که «سکینه» در اینجا اسم خاص زنی است، اما نیکلسون ترجمه کرده: «خواهرمان را واداشت که در موشی سکنی گزیند»:

That made our sister “dwell in a mouse” (p. 349)

در الغفران (ص ۴۴)، از قول مفاخره‌آمیز اعشی، آمده است: «وَأِنِّي لَفِي الْجُرْثُومَةِ مِنْ رَبِيعَةَ»، «جرثومه» یعنی «پن و اصل». نیکلسون ترجمه کرده:

“Doubtless, there are tribesmen of Rabiātu Al Faras among the Jurthuma”. (p. 675)

۵) در اصل مقاله assuge نوشته شده که قطعاً سهو است. - مترجم

۶) خداوند قادر است که جراحات ما را التیام بخشد.

۷) بنت الشاطی در چاپ خود از الغفران (ص ۲۴۳) نظر نیکلسون را پذیرفته است. - مترجم

گویی که جرثومه اسم خاص است. تفاوت میان اصل و ترجمه از زمین تا آسمان است. اما، در باب تحقیق نیکلسون درباره اعلام مندرج در الغفران، باید گفت که او در شناخت شماری از آنها، که اندک هم نیستند، خطا کرده است. نیکلسون، در مقدمه اش، به دشواری اشاره کرده که پژوهشگران الغفران با آن آشناوند و آن اینکه «ابوالعلا به ندرت نام کسی را به صورت کامل می‌آورد. مثلاً گوید: قَطْرُئَلَى، علوی بصری...، به طوری که تشخیص فرد مورد نظر او دشوار است». ما نیز با نیکلسون در این باب همداستانیم، هر چند نمونه‌هایی که او ذکر می‌کند، نظیر قَطْرُئَلَى و علوی بصری، برای فضلا بیگانه نیستند. به کسانی باید اشاره کرد چون سروی، کلابی، هذلی (بی هیچ تعیینی)، ابوجوف، ابوالخطاب، ابن القسری و ابن القاضی، که شناسایی یا پیدا کردن نام آنان در معاجم اعلام یا مآخذ محتمل دشوار است. حق این است که برخی از خطاهای نیکلسون در اعلام درخور اغماض است اما از برخی از آنها به هیچ رو نمی‌توان گذشت.

در الغفران (ص ۱۷) از احمد بن الحسین یاد شده و سیاق عبارت مشخص می‌کند که مراد متنبی است و شاهدی که از شعرش آمده مشهور است؛ اما نیکلسون بدیع الزمان احمد بن الحسین را مراد گرفته است. (ص ۶۵۱)

در الغفران (ص ۱۷) «اخو ثماله و اخو دوس» آمده و مراد میرد و ابن دُرَید است و کنیه او لی شایع و مشهور است. اما امر بر خاورشناس ما مشتبه شده که پنداشته است «یکی از آن دو خلیل بن احمد آزدی است که یا اخو دوس 'دوس بن الأزد' خوانده می‌شده یا اخو ثماله، و بنی ثماله به بنی نصر بن آزد وابسته‌اند». (همان‌جا)

در الغفران (ص ۳۳) آمده است: «فَمَنْ لِي<sup>۸</sup> بِأَبَوَيْ عَمْرٍو المازنی و الشیبانی». مقصودش از «أَبَوَيْ عَمْرٍو» ابوعمر و بن العلاء و ابوعمر و شیبانی است. اما نیکلسون واو «عمر و» را کمی به سمت چپ برده و آن را واو عطف کرده و عبارت به صورت «فَمَنْ لِي بِأَبَوَيْ عَمْرٍو المازنی و الشیبانی» درآمده و موجب شده که وی به تأویلات و احتمالات بسیار متشبهت شود.

در الغفران (ص ۱۴۲)، در اثنای سخن از زنادقه، از «قَصَّار» یاد شده و مراد قَصَّارِ أَعْوَر

۸) در چاپ بنت الشاطی از الغفران (ص ۲۰۶) این عبارت به این صورت آمده: و کیف لی بـ «أَبَوَيْ عَمْرٍو المازنی و الشیبانی...». - مترجم

مشهور به مقنن خراسانی است که، در آغاز، قَصَّارِی مقیم مرو بود. نیکلسون او را نشناخته و به خطا گفته که چه بسا «حمدون قَصَّار، زعیم طایفه صوفیان معروف به ملامتیه» باشد، با آنکه واقف است که این زعیم صوفی از زنادقه نبوده است.

در الغفران (ص ۱۵۶) آمده: «کم مُتَظَاهِرٍ بِاعْتِزَالٍ... یَقْنُتُ عَلٰی رَهْطِ الْاِجْبَارِ<sup>۹</sup> وَ یُسْنِدُ اِلٰی عَبْدِ الْجَبَّارِ» (چه بسیار کسانی که تظاهر به اعتزال می‌کنند و نه از سر اختیار طاعت و عبادت می‌کنند و خود را به عبد الجبار منسوب می‌سازند). پیدا است که «عبد الجبار» در اینجا قاضی مشهور معتزلی ابوالحسن عبد الجبار بن احمد است؛ اما نیکلسون ترجمه کرده: The Compeller's servant (p. 352) «خادم خدای جبار، یعنی محمد ص».

در خاتمه، بجاست که به دو فایده چاپ نیکلسون اقرار کنیم: نخست، مقایسه متن، به خصوص وقتی که روایات عربی مختلف‌اند و ضبطشان ابهام دارد. روایت انگلیسی با دقت و تحدیدی که دارد به تشخیص قطعی یاری می‌رساند. دوم، در مواردی اشاره به برخی احتمالات که به ذهن ما خطور نکرده بود و، به رغم اندک شمار بودن، حائز اهمیت انکارناپذیرند:

در کلمه «زَقْفُوْنَه» (ص ۶۰)، نیکلسون از سر شارل لیال نقل کرده که احتمالاً میان این کلمه و کلمه سریانی «اصف (=elevatus, supensus-crucified)» نسبتی وجود دارد.

در جایی از رسالۀ الغفران، از تعظیم سرداران در برابر میمون زبیده روایت می‌کنند: «أَنَّ یَزِیدَ بْنَ مَرْیَدَ الشَّیْبَانِیَّ دَخَلَ فِی مَنْ دَخَلَ لِلسَّلَامِ عَلَیْهِ فَقَتَلَهُ» (یزید بن مزید شیبانی با کسانی که برای سلام به او رفته بودند وارد شد و او را کشت)<sup>۱۰</sup> (ص ۱۵۰)، که «قَتَلَهُ» با تاء منقوط است. اما نسخه نیکلسون یگانه نسخه‌ای است که ضبط دیگری دارد: «فَقَبَّلَهُ» (kissed = بوسیدش) و این ضبط درخور توجه است.

ابوالعلا، در ستایش از علم ابن القارح، گوید: «فَأَخَذَ عَنِ الْكِتَابِیِّ سُورَ التَّنْزِیلِ» (ص ۱۸۴) و این مطابق ضبط تمام نسخه‌های ماست. ما «الکتابی» را نسبت به کتاب، یعنی قرآن کریم گرفته‌ایم، و به این سخن مستند بودیم که در جای دیگر ابوالعلا گفته است: «و ما عَسَّیْتُ

۹) در چاپ الغفران (ص ۶۴۵) «الاجبار» آمده و در متن مقاله «الایخار» آمده که سهو است. - مترجم  
۱۰) در چاپ الغفران (ص ۴۵۴) چنین آمده است: دخل فی جملة المسلمین فقتله (ص ۴۵۴). - مترجم

بِالْكِتَابِ مَنْ نُسِبَ إِلَى تَوْرَةٍ وَ إِنْجِيلٍ دُونَ مَنْ نُسِبَ إِلَى الْقُرْآنِ الْبَجِيلِ» (ص ۱۹۹). امّا نیکلسون آن را «الکتّانی» (Al Kattani) خوانده، هرچند که در نسخه‌اش «الکتّانی» بدون نقطه بوده است. نیکلسون، در حاشیه، اشاره می‌کند که «کتّانی» از شیوخ ابن حزم در منطق، در سال ۴۰۰ ق وفات کرده؛ امّا، در اینجا، قرینه‌ای نیست که مقصود این شخص باشد. اگر قرائت نیکلسون درست باشد، معلوم می‌شود که این کتّانی «ابوحفص کتّانی، دوست ابوبکر بن مجاهد، و یکی از شیوخ ابن قارح است که در رساله خود از آنان یاد کرده است». (← ۳۶۰ الف)

به هر روی، آنچه اینجا از اشتباهات نیکلسون درج کرده‌ام تمام نیست و صرفاً نمونه‌هایی است که خواسته‌ام پیش روی کسانی قرار دهم که شیفته آراء خاورشناسان درباره ادب عربی‌اند. باشد که با این آراء با احتیاط و حزم و اعتدال برخورد کنیم و، پیش از مسلم دانستن آنها، آنها را با دقت نظر و نقد منصفانه محک بزنیم.

□

